

رمان نویسی و محیط زیست

گزارش: به خدا قسم که تقصیر ما نیست، این اربابان سایر حرف هستند که پای در کفش محیط زیست می‌کنند. وگر نه محیط زیست کجا و رمان نویسی کجا؟

ایوان کلیما Ivan Klima با آن زلف‌های بلند و سیاه و شلوار مخمل کبریتی بیشتر به ۱۹۶۸ تعلق دارد تا دهه نود. شاید واقعیت هم همینطور باشد. او در سراسر دوران رمان نویسی‌اش به عنوان یکی از معتبرترین نویسندگان چک و اسلواکی، دولت خودکامه و انسانهای عادی دلمشغولی‌اش بودند. بعد از سرکوب بهار پراگ (۱۹۶۸) کلیما در کشورش ماند و بر عکس میلان کوندرا سعی نکرد در تبعید زندگی نوینی را شروع کند.

ایوان در آپارتمان بسی تجمل ناشر کتابهایش، در پشت موزه بریشایا دائماً در اضطراب است که تلفن زنگ بزند، کسی به در بکوبد و یا شخصی وارد شود و اوراق و نوشته‌های او را طلب کند. البته آن روزها گذشته، اما خیال آقای کلیما هنوز راحت نشده است. او قلاًخوش خیالی را تجربه کرده است.

نوجوان بود که مشاهده کرد کشورش به اشغال نازی‌ها درآمده است. در دوران نازی به عنوان یهودی لائیک به اردوگاه کار نازی‌ها روانه شد. به همین دلیل با آغوش باز به استقبال انقلاب سوسیالیستی رفت و تصور کرد این انقلاب راهی برای بهزیستی بشر و تساهل مذهبی باز می‌کند. خیلی‌های دیگر هم این چنین فکر می‌کردند. برای آن که مطمئن شوند دیگر آزادی‌شان را از دست نمی‌دهند، به انزوا دچار نمی‌شوند و اسیر جاقوی قصاب دیگری نمی‌گردند، تصمیم گرفتند به سربازان پیاده نظام انقلاب سوسیالیستی بپیوندند. اما در عمل هر کدامشان به «خرهایی برای سواری دادن به نسل جدیدی از قصابان تبدیل شدند»

این کلمات از دهان شخصی به نام آدم کیندل Adem Kindle قهرمان (اگر کلمه قهرمان مناسب باشد) خارج شده است، که در رمان آقای کلیما تحت عنوان «قاضی دادگاه» سخنگوی تمام کسانی است که مرتکب جرم می‌شوند و با توجیه آن می‌کوشند رضایت خاطری به دست آورند. گذشته این افراد انباشته از سازش‌ها و خیانت‌های کوچک است که از جمله آنها می‌توان بدگویی از همکلاسان نزد مقامات حزبی را نام برد. کیندل قاضی دادگاه خیالی است و سازش با نظام حاکم نان روزانه‌اش را تأمین می‌کند. در عین حال نگران به کارگیری قوانین غلط است اما فکر می‌کند اگر دردسری درست نکند لااقل در قدرت می‌ماند و اثر مخرب نظام را کمتر می‌کند. بنابراین در جایگاه خود ماندگار و بخشی از نظامی می‌شود که از آن متنفر است.

قهرمان کتاب، قاضی کیندل از خود می‌پرسد: «در محاکماتی که قرار است صورت گیرد آیا آنهایی که در جلسه دادگاه با هم مواجه می‌شوند به اندازه یکدیگر گناهکار و به همان اندازه بی‌گناه نیستند؟» «قاضی دادگاه» رمانی است با قدرت فوق‌العاده و مسائلی مطرح می‌کند که هنوز هم لاینحل مانده است. شخصیت‌های آقای کلیما یک زندگی تهی را تجربه می‌کنند خود را با لذات حقیر نظیر لیوانی شراب، سفری برای جمع کردن قارچ، روابط جنسی ناپهناجر با همسران یکدیگر راضی می‌کنند. آنها در آرزوی ارضاء خاطر مادی هستند و چنین تصور می‌کنند که خلاء معنوی را می‌توان با فسق و فجور پر کرد. ایوان کلیما می‌گوید مردم کشورش که از غرب باز می‌گردند در باره کلان شهرها و بازارهای عظیم داد سخن می‌دهند. اما او نگران آینده است که هموطنانش در یابند مدینه فاضله دست یافتنی

نیست و سرخورده شوند و وارد خلاء معنوی جدیدی گردند. در همه رمان‌های ایوان کلیما شخصیت‌هایش در انتظار رسیدن به جای خلوت و آرامی هستند و هنگامی که به آن می‌رسند اغلب خداوند را به صورت ابری، ماهی عظیمی و یا آتشی در درخت لیمو خیال می‌کنند. که البته خیال چندان نمی‌پاید.

آقای کلیما بار دیگر نشان کوچکی از خداوند را در هرج و مرج کشور آزاد شده‌اش مشاهده می‌کند. او گله‌مند است که هموطنانش بسیار منفعل هستند، منتظرند اما مراقب نیستند.

دلمشغولی جدی فعلی او محیط زیست و فقدان مراقبت از آن است. قبل از آن که به عنوان نویسنده در کارش جایافتد به کارهای بسیاری اشتغال داشت. از جمله رفتگری خیابان (کمی به خاطر تحقیقات و تجربه‌ای که به درد رمان «عشق و آشغال» او می‌خورد).

کارگر بیمارستان و تحصیل‌دار نیز بود. سخت‌ترین کارها او را به بوهیما کشاند. جایی که نقاط مثلثاتی را برای نقشه برداران توسط میله مدرج مشخص می‌کرد. با سفر به درون و اقصا نقاط کشورش، به مزارع در حال نابودی، کلیساهای کوچک در حال فروریختن و کارخانه‌های آلاینده آن دچار سرگیجه شد.

کتاب بعدی کلیما که قرار است به انگلیسی هم ترجمه شود «کارهای طلائی من» نام دارد که حاصل آن سفر است و فراخوانی است برای هشیاری همگانی زیست محیطی.

اکنون پیام فوری او این است که انسان توان تغییر زندگی خود را دارد او قبلاً همانند قهرمان کتابش، کیندل فکر می‌کرد که بزرگی و شرافت در «توان اعتراض و تغییر جهان و آماده کردن شرایط برای انقلاب است» اما امروزه اعتقاد دارد که کوشش یکباره برای تغییر کل جامعه کاری است خطرناک. انسان‌ها باید چیزی را تغییر دهند که از پس آن بر می‌آیند. به جای آن که اعلان کنیم که همه باید در مصرف انرژی صرفه‌جویی کنند، خود ما باید از اتومبیل شخصی کمتر استفاده کنیم و یا فقط یک اتاق را گرم کنیم. بدین روش مسئولیت اجتماعی را به دوش فرد فرد مردم می‌گذاریم و لازم نیست دولت برای تحمیل این مسئولیت قدم پیش بگذارد.

دولت را در موضع دفاعی قراردادن، یکی از اهداف عمده همه کتابهای شجاعانه و روشنگرانه آقای کلیما است. و در اوضاع و احوال تازه هم قصد ندارد سنگر خود را بر چینه و خوش خیالی سابق را از سر گیرد.

